



زهی عشق، زهی عشق که ما راست خدایا

زهی عشق، زهی عشق که ما راست خدایا
چه نغز است و چه خوب است، چه زیباست ! خدایا
از آن آب حیات است که ما چرخ زنایم
نه از کف و نه از نای نه دفه‌است، خدایا
یقین گشت که آن شاه 1 درین عرس 2 نهان است
که اسباب شکرریز 3 مهیاست، خدایا
به هر مغز و دماغی که درافتاد خیالش
چه مغز است و چه نغز است چه بیناست خدایا
تن ار کرد فغانی ز غم سود و زیبائی
ز توست آن، که دمیدی، نه ز سرناست، خدایا
نی تن را همه سوراخ چنان کرد کف تو
که شب و روز درین ناله و غوغاست، خدایا
نی بیچاره چه داند که ره چرده چه باشد 4
دم نایی 5 است که بیننده و داناست، خدایا
که در باغ و گلستان ز کر و فر مستان
چه نورست و چه شورست و چه سوداست ! خدایا
ز عکس رخ آن یار درین گلشن و گلزار
به هر سو مه و خورشید و ثریاست ، خدایا
چو سلیم و چو جوییم، همه سوی تو پوییم
که منزلگه هر سیل به دریاست، خدایا
ز شمس الحق تبریز دل و جان و دو دیده
سراسیمه و آشفته سوداست، خدایا

مولانا جلال الدین محمد بلخی
به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی

- 1 شاه در اینجا به معنی داماد است
- 2 عرس - عروسی، مجلس شادی و زفاف
- 3 شکرریز - شکر افشان، شایاش
- 4 درچه مایه و دستگاهی از دستگاههای موسیقی است
- 5 نایی - نی زن